



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۲۲/۰۴/۱۱

محمد مُجق

همه پشتون ها طالب نیستند و همه طالب ها پشتون نیستند

کسانی که خواهان رهایی کشور از دست گروه طالبان هستند، چه طرفدار مقاومت مسلحانه باشند و چه معتقد به مبارزه مسالمت آمیز، باید در نظر داشته باشند که پیروزی بر این گروه تنها در یک حالت امکان پذیر است و آن اتحاد و همدلی همه نیروهاست. هر گاه این مبارزه رنگ قومی، زبانی یا منطقه ای بگیرد محکوم به شکست خواهد بود، و دامن زدن به هر گونه تنش و اختلاف قومی و زبانی، مستقیم یا غیر مستقیم، به سود طالبان تمام خواهد شد و خدمت مفت به آنان خواهد بود.

سقوط جمهوریت و تسلط یافتن طالبان بر افغانستان سبب شد که شکاف های بیشتری در افغانستان دهن باز کند، و اگر این شکاف ها قبلاً پدید آمده بود این بار عمیق تر شود. یکی از شکاف های به وجود آمده و بسیار خطرناک شکاف های قومی و تباری است که جامعه را به طرف برخوردهای خونین و ویرانگر سوق می دهد. بر بستر این تنش که رنگ قومی و تباری گرفته است، این ذهنیت و برداشت در میان بخشی از مردم غیر پشتون افغانستان در حال گسترش است که گویا همه پشتون های افغانستان طالب هستند و از گروه طالبان حمایت می کنند. از این رو، بخشی از مردم اکنون هر عمل غلط طالبان را به پای مردم پشتون افغانستان می نویسند؛ و این، عاقبت بسیار تلخی دارد، هم برای پشتون ها و هم برای غیر پشتون ها، زیرا راه همگرایی و همبستگی میان مردم را می بندد و زمینه جنگ های داخلی ویرانگری را فراهم می آورد. با تاسف و خامت این مسئله به جایی رسیده است که اگر کسی از وحدت و همبستگی سخن بگوید و بخواهد جلو تنش های تباری را بگیرد از سوی هم تباران خود مورد حمله شدید زبانی قرار گرفته و به انواع تهمت ها متهم می شود، و به عکس، کسانی که در پی غوغاسالاری هستند با دمیدن در کوره اختلافات قومی و زبانی به فرصت فهرمان سازی های کاذب و میان تهی دست پیدا می کنند.

آنچه این سوء ظن و برداشت منفی را در میان دیگر اقوام افغانستان قوت می بخشد، این است که در دمدمه سقوط جمهوریت تلاش هایی از سوی برخی حلقهات صورت گرفت تا زمینه مقاومت در مقابل طالبان از میان برود، و این احساس به وجود آمد که اقوام دیگر به نحو دست بسته به طالبان تسلیم داده شدند. از آن مهم تر این که پس از تسلط طالبان، کمتر چهره های سرشناس از قوم پشتون به مخالفت آشکار با طالبان برخاستند، و شماری از آنان راه سکوت یا تعامل با این گروه را در پیش گرفتند، و اگر مخالفتی گفتاری و نوشتاری مانده باشد به چند نفر انگشت شمار از جوانان پشتون که در خارج هستند خلاصه و تقلیل یافته است.

من در این جا در پی توضیح چگونگی آن چه روی داد و به سقوط جمهوریت انجامید نیستیم، هر چند که به ضرورت نگارش های منصفانه، مستند و مستدل پیرامون این روی داد دردناک و فاجعه بار باور دارم، و آمادگی دارم به نوبه خود در آینده سهمی در این زمینه داشته باشم.

آنچه در این نوشته در پی آن هستم توضیح این نکته است که هر چند اکثریت طالبان از قوم پشتون هستند، اما همه پشتون ها طالب نیستند. توضیح این مسئله به این جهت مهم است که هم حقیقت را فدای احساسات گذرا و پر التهاب نکنیم، و هم به لحاظ اخلاقی مرتکب نفرت پرانی قومی و تباری نشویم و با روی کرد نژادپرستانه شکاف های موجود در این جامعه را عمیق تر از این نگردانیم.

این که در گذشته، چه در دوران جمهوریت، چه در چهل سال جنگ، و چه در صد سال اخیر، بی عدالتی هایی صورت گرفته، جنگ های قومی اتفاق افتاده، ستم هایی از سوی حاکمان بر بخش های وسیعی از مردم شده، و شماری از حاکمان با تکیه بر عنصر قومیت به تحکیم سلطه خود پرداخته و مخالفان خود را با این سلاح سرکوب کرده اند، این ها حقایق تاریخی اند و من در صدد نفی و انکار آن ها نیستم، و معتقدم که باید در باره آن ها در جایش با دقت و مسئولیت به داوری نشست و درس ها و پندهایی را که از خطاها و غلط های تاریخی می توان فراگرفت.

اما ما اکنون در این شرایط در جایگاه نگارش اکادمیک و علمی تاریخ نیستیم، هر چند که آن هم البته به جای خود بسیار ارزشمند است. ما در شرایطی قرار داریم که یک کشور سراپا غرق شده، همه روزنه های امید به آینده در برابر آن مسدود

د پائو شمیره: له 1 تر 3

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی د لیکنیزې بڼې پازوالی د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولئ

گردیده، ملیون‌ها شهروند آن مجبور به ترک خانه و کاشانه خود شده و ملیون‌ها تن دیگر در پی فرار از آن زندان بزرگ هستند. ما در وضعیتی هستیم که اولویت ما بیرون کشیدن این کشتی شکسته از این گرداب توفانی و بلاخیز است، کشتی‌ای که تاجیک و هزاره و پشتون و ازبیک و بلوچ و غیره یکجا در آن سوار هستند و غرق شدن آن غرق شدن همه خواهد بود. برخی مناقشه‌ها را اگر لازم هم باشد که مطرح شود باید به وقتی واگذار کرد که زمان مناسب آن فرارسیده باشد. اما اکنون زمان نجات وطن از ورطه‌ای است که با حاکمیت این گروه در آن فروغلتیده و هر چه زمان می‌گذرد به غرق شدن نزدیکتر می‌شود. پرداختن به نزاع‌های قومی و تباری در این شرایط خطایی استراتژیک و کاملاً خلاف عقلانیت است و نه تنها کمکی به نجات و رهایی نمی‌کند، بلکه روند غرق شدن را پرشتابتر می‌گرداند.

اما افزون بر این جنبه قضیه، جنبه‌های دیگری هم هست که در کشمکش‌های تباری و قومی پنهان می‌ماند، زیرا منازعات مبتنی بر تبارگرایی همیشه به آتش احساسات دامن می‌زند، و جایی به نگرش منصفانه نمی‌گذارد. در چنین وضعیتی، هر فرد و بلکه هر گروه، همه خوبی‌ها را از آن خود و همه بدی‌ها را از آن طرف مقابل می‌داند و توان دیدن بی‌طرفانه حقایق را از دست می‌دهد. به همین جهت، هنگامی که از طالبان سخن به میان می‌آید، تبارگرایان کوشش می‌کنند که با یک حکم کلی و عام فیصله کنند که همه پشتون‌ها از یک قماشند و همه شان طالب هستند، طالب عمامه دار یا طالب نیکتایی دار! در این قضاوت غیر منصفانه هزاران فرد پشتونی که در این بیست سال به دست طالبان کشته شده‌اند به هیچ انگاشته می‌شوند و قربانی مردمان پشتون در جنگ با طالبان نادیده گرفته می‌شود. این در حالی است که طالبان در این سال‌ها نه تنها شمار قابل توجهی از باسوادان و تحصیل‌کردگان و روشنفکران پشتون را به قتل رساندند، بلکه بسیاری از سران اقوام و چهره‌های متنفذ بومی پشتون را هم نابود کردند تا هر گونه مخالفت را در میان مردم پشتون محو کنند. همه ما ده‌ها و صدها شخصیت پشتون را می‌شناسیم، که به دست این گروه از بین رفتند، از علمای دینی تا تحصیل‌کردگان دیگر رشته‌ها. همین اکنون در مناطق مختلف پشتون‌نشین سرکوب مخالفان و منتقدان به شدت جریان دارد و انواع فشارها بر آنان روا داشته می‌شود.

افزون بر این بعد قضیه، بعد دیگری که در این منازعه نادیده گرفته می‌شود وجود طالبان غیر پشتون است. هم اکنون صدها و شاید هزاران طالب تاجیک و ازبیک وجود دارند، و شماری از مردم هزاره نیز به طالبان پیوسته و در خدمت آنان قرار گرفته‌اند. نه تنها بخشی از طالبان را مردمی از قومیت‌های دیگر تشکیل می‌دهد، بلکه فکر طالبانی و سلفی و اخوانی و تحریری که در چارچوب کلان ایدئولوژیک با طالبانیم هم‌خون و هم‌تبار است، در میان سایر اقوام افغانستان نیز به حد نگران‌کننده‌ای وجود دارد. ما در این بیست سال شاهد صدها مدرسه و منبر طالبانی و ده‌ها تشکیلات و نهاد با فکر طالبانی در میان اقوام غیر پشتون کشور بودیم که روز به روز بستر خیزش و پیدایش طالبان را هموارتر کردند و با تحولات مدرن با تمام قوت مخالفت نشان دادند و جلو تغییر اساسی برای رهایی از این مصیبت را گرفتند. این تعداد هم شامل شماری از ملاها می‌شد و هم دانشگاهیان و هم برخی از جهادیان سابق و هم پاره‌ای جوانان نو پدید و تازه به دوران رسیده.

در این زمینه، تنها روشنفکران و سیاستمداران پشتون نبودند که به مردم خود خیانت کرده و برای جلوگیری از تفکر طالبانی هیچ تلاشی به خرج ندادند، بلکه روشنفکران و سیاستمداران اقوام غیر پشتون هم در این خیانت شریک هستند. در سال‌هایی که گذشت، شمار زیادی از روشنفکران پشتون و غیر پشتون، به جای تمرکز بر روشنگری و اصلاح ذهنیت‌های سنتی و فسیل شده، نیروی خود را صرف رقابت‌های قومی و حزبی کردند، و اولویت شان گرفتن سهم و منصبی در حکومت و بهره بردن از فرصت‌ها و غنیمت‌ها بود. ما همه به چشم سر می‌دیدیم که سلفیت، طالبانیم و ایدئولوژی‌های تحریری و اخوانی و مانند این‌ها در پنجشیر، در پروان، در کاپیسا، در تخار، در بدخشان، در مزار، و نیز در هرات و کابل در حال رشد است، و فعالیت آنان هم در رسانه‌ها محسوس بود و هم در نهادهای گوناگون اقتصادی، و هم در مراکز مختلف آموزشی، و می‌دیدیم که چگونه عرصه را بر شهروندان تنگ کرده‌اند، اما نه روشنفکران به کاری اساسی برای مقابله با این ایدئولوژی‌ها روی آوردند و نه کسانی که مدعی زعامت و رهبری در میان اقوام غیر پشتون بودند با همه دم و دستگاه و امکانات و تشکیلاتی که در اختیار داشتند برنامه‌ای روی دست گرفتند. حتی دردناکتر، هنگامی که دولت گذشته اسناد و مدارکی از برخی از این گروه‌ها پیدا می‌کرد که در اعمال تروریستی نقش دارند و می‌رفت تا اقدامی انجام بدهد، شماری از این رهبران و بزرگان به دلایل تعلقات تباری و منطقه‌ای به دفاع از آنان بر می‌خاستند، و گاهی در خفا به تشویق دهن‌دریدگی عناصر افراطی می‌پرداختند.

حتی همین اکنون که به گفته آن شاعر "نه که را منزلت مانده است نه مه را" و همه شان در گوشه و کنار عالم در به در می‌گردند، با گذشت ماه‌ها، توان نشر یک بیانیه مشترک به دفاع از مردم خود و مخالفت با طالبان را ندارند. آنان به جای دل سوزاندن به جوانان رشیدی که در شهر و ده دستگیر و مجازات و یا حتی اعدام می‌شوند، تنها به ساختمان‌های مجلل و دارایی‌های انبوه خود می‌اندیشند که چگونه در پی معامله‌ای با طالبان به آنان پس داده شود!

با توجه به این واقعیت‌ها بهتر است که به جای به راه انداختن دعوای قومی و تباری، صفوف نبرد را بر پایه ارزش‌های انسانی سامان بدهیم. همه کسانی که به استقلال کشور، به آزادی مردم، به مساوات شهروندان، به برابری زبان‌ها، به عدالت اجتماعی، به حقوق بشر، به رفع تبعیض از زنان، و به هنر، دانش و قانون بها می‌دهند در یک جبهه قرار می‌گیرند، و همه کسانی که به این ارزش‌ها پشت کرده‌اند در جبهه طالبان هستند، از هر قومی که باشند و به هر منطقه‌ای که تعلق بگیرند.

این سخن به معنای انکار تفوق‌طلبی قومی طالبان و دشمنی آشکار شان با زبان فارسی و نگاه نژادپرستانه شان نسبت به سایر اقوام نیست، و یا انکار این‌که شماری از پشتون‌های غیر طالب نیز در این مورد با آنان همدستانند. اما نژادپرستی طالبان و

حامیان شان دلیلی نمی‌شود که دیگران هم باید نژادپرست شوند. راه مبارزه با نژادپرستی و تبارگرایی متوسل شدن به نژادپرستی و تبارگرایی متقابل نیست. راه درست این است که با هر نوع نژادپرستی و تبارگرایی به مخالفت برخیزیم، و انسانیت را ملاک بدانیم و برابری شهروندی را بدون هیچ تبعیضی مبنا بگردانیم. دامن زدن به تنش‌های قومی و افزایش کینه‌ها و دشمنی‌های تباری ما را از ارزش‌های انسانی و اسلامی دورتر می‌کند و کشور را به سوی شرایط وحشتناکتری سوق می‌دهد.

من هرچند خودم پشتون نیستم، اما این خوشبختی را داشته‌ام که دوستان گرانقدری از اقوام پشتون، از بیک، هزاره، تاجیک، پشه‌ای، نورستانی، عرب، سادات و... داشته باشم، و میان ما همیشه احترام و محبت متقابل برقرار بوده است، و همه شان برایم به یک پیمانه ارزشمند بوده‌اند. همچنان دوستان فراوانی دارم که یکی از والدین شان از یک قوم و یکی از قوم دیگر است، و می‌دانم که تفرقه‌افکنی قومی چه مصیبت‌هایی حتی در میان خانواده‌ها برپا می‌کند. بسیاری دیگر از ما نیز تجربه‌های مشابهی دارند.

آرزوی من، و بسیاری مانند من، این است که روشنفکران و فرهیختگان همه اقوام تلاش کنند که با گام‌های عملی و نظری، با گفتگویی عقلانی و همدلانه، نقشه راه رسیدن به جامعه‌ای انسانی و به دور از تبعیض‌های تباری را ترسیم کنند، و این هرچند ممکن است در آغاز بسیار آردمان‌گرایانه و رمانتیک به نظر برسد، و عده‌ای در تحقق آن تردید داشته باشند، اما به هیچ صورت ناممکن نیست. تلاش در این راستا هیچ ناسازگاری و تضادی با بحث عدالت میان اقوام و رفع هر گونه ستم و تبعیض ندارد. تجربه موفق کشورهای دیگر می‌تواند ما را امیدوار و مصمم نگاه دارد.

من این بار به جای ارجاع به صدر اسلام و یا ارجاع به تجربه کشورهای پیشرفته غربی، به یک تجربه موفق آسیایی از عصر خود ما ارجاع می‌دهم، و آن تجربه سنگاپور است. هر کس که می‌خواهد با نمونه‌ای موفق در زمینه عبور از تنش‌های قومی و کامیاب در ساختن جامعه‌ای دموکراتیک، دور از فساد و مبتنی بر ساختارهای مدرن، آشنایی پیدا کند، نگاهی به تجربه آن کشور بیندازد و کتاب لی کوآن یو، پدر سنگاپور جدید را بخواند. بسیاری از صاحب نظران و چهره‌های مشهور مانند بیل گیتس، اوباما، کیسنجر و دیگران به خواندن این کتاب توصیه کرده‌اند. خوشبختانه این کتاب به بسیاری از زبان‌ها ترجمه شده است، و به فارسی هم با این مشخصات به چاپ رسیده است: از جهان سوم به جهان اول، ترجمه مهدی افشار، چاپ دفتر پژوهش‌های فرهنگی. اگر این کتاب هنوز به پشتو ترجمه نشده باشد امیدوارم کسی از اهل قلم پشتون ما به این کار همت بگمارد.